

# همایش جایگاه عقل در معارف دینی

آیت الله شیخ علی رضایی تهرانی

دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی

۱۳۹۳/۱۱/۲۹ هجری شمسی

۱۴۳۶/۰۴/۲۸ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَآلِهِ آلِ اللَّهِ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ لِقَاءِ اللَّهِ؛»

به خاطر تقارب برخی از عناوین مباحثی که در این همایش از صبح تا کنون مطرح شد، شاید پاره‌ای از مباحث مطروحه توسط حقیر، تقارباتی با آنچه که تا کنون گفته شده است داشته باشد و برخی از این مباحث توسط حضرت آیت الله مصباح یزدی (رحمة الله علیه) در این کلیبی که پخش شد مورد توجه و عنایت قرار گرفت. تلاش من بر این است که حتی الامکان از تکرار بپرهیزم.

عنوانی که برای بنده دوستان مقرر کرده بودند که مورد بحث و بررسی قرار گیرد "هستی‌شناسی عقلی از منظر اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم اجمعین)" است.

ابتدا این عنوان را یک توضیح مختصری عرض کنم؛ گرچه هستی‌شناسی عقلی دقیقاً همان فلسفه یا جهان‌بینی نیست؛ اما با اندکی تسامح هستی‌شناسی عقلی را همان فلسفه یا جهان‌بینی در نظر گرفته‌ایم و مخصوصاً واژه فلسفه را به کار نبردیم تا نحله خاصی از فلسفه به ذهن تبادر نکند و مقصود از اهل بیت (علیهم السلام) در این عنوان همان چهارده معصوم (سلام الله علیهم اجمعین) هستند که از دیدگاه فکر شیعی در حکم یک انسان ۲۵۰ ساله تا زمان غیبت و بعد هم حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر روی کره خاکی زینت بخش جهان هستی هستند. قهراً مقصود از هستی‌شناسی عقلی از منظر اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) این خواهد بود که

از دیدگاه اهل بیت یعنی چهارده معصوم (علیهم السلام) تأملات عقلی به منظور شناخت هستی چه حکمی دارد؟ مطلب دیگر آن است که اگر در این زمینه ما به یک حکم عقلی دسترسی داشته باشیم، یقیناً آنچه که به عنوان دیدگاه اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) مطرح خواهد بود ارشادی است و نه مولوی، تأییدی است و نه تأسیسی یعنی اگر بر لزوم یا لااقل جواز هستی‌شناسی عقلی از دیدگاه اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) حکم صادر کردیم و در همین زمینه عقل حکم مستقل بر لزوم یا جواز هستی‌شناسی عقلی صادر کرده بود؛ قهراً نظر اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) ارشادی خواهد بود. به مانند موارد دیگر مثلاً وجوب شکر منعم یا اطاعت از خداوند که در همه این موارد ما حکم را ارشادی می‌دانیم، به خاطر اینکه عقل در این زمینه حکم مستقل دارد.

مدعای ما این است که عقل حکم مستقل به لزوم هستی‌شناسی عقلی می‌دهد، یعنی عقل فتوا می‌دهد به لزوم هستی‌شناسی عقلی و قهراً اگر در این زمینه از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) فتوایی مبنی بر لزوم داشتیم، ارشادی است و ما معتقدیم در گام دوم این فتوا در کلمات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) هست، یعنی با تأمل در روایات مروی از آن بزرگواران، ما لزوم یا لااقل جواز هستی‌شناسی عقلی را استنباط می‌کنیم.

در مقابل این نظر، لااقل سه نظر دیگر مطرح است؛

۱. یک نظر نظر شخص یا کسانی است که منکر مفید بودن مطلق علم حصولی هستند. این نظر به صراحت در آثار مرحوم میرزا مهدی اصفهانی تصریح شده است که ایشان هرگونه علم حصولی را ضلالت می‌نامد.

۲. رأی دوم در مقابل نظر ارائه شده انکار علم حصولی غیربیین و غیرفطری است. با این تفسیر که مراد از غیربیین یا غیرفطری، آن علم حصولی است که همه عقلا در آن مشترک نیستند. برخی از شاگردان فکری مرحوم میرزا مهدی اصفهانی از اَحیاء بر این نظر پافشاری دارند.

۳. رأی سوم انکار ارزشمندی علم حصولی است در مورد ذات واجب تعالی. علم حصولی ارزش دارد، مفید است اما به بحث ذات که می‌رسیم، آنجا راه بسته است و علم حصولی بی‌ارزش است. این نظر از آثار مرحوم آیت الله میرزا جواد آقای تهرانی بیشتر قابل استفاده است.

مقدمتاً عرض کنم که این دعوا سابقه طولانی دارد، یعنی این دعوا بعد از غیبت صغری در میان شیعه وجود داشته است و شاید این دو نوع طرز تفکر مرحوم شیخ صدوق و مرحوم شیخ مفید خواهند بود که در قدم‌های اولیه بوده است.

اگر سری به کتاب «تصحیح اعتقادات الإمامیة»، مرحوم شیخ مفید بنیم و نقدهای جانانه‌ای را که مرحوم شیخ مفید بر آرای در این زمینه مرحوم صدوق دارند بررسی کنیم، به این نزاع به‌خوبی واقف می‌شویم. من کتاب «تصحیح الاعتقاد» را آوردم، عباراتی را هم علامت‌گذاری کردم اما اگر بخواهم به این عبارات بپردازم، یقیناً وقت به ما اجازه نمی‌دهد. یک عبارت را خدمت عزیزان قرائت کنم: «وَأَمَّا الْكَلَامُ فِي تَوْحِيدِهِ وَنَفْيِ التَّشْبِيهِ عَنْهُ وَالتَّنْزِيهِ لَهُ وَالتَّقْدِيسِ، فَأَمُورٌ بِهِ وَمُرْغَبٌ فِيهِ، وَقَدْ جَاءَتْ بِذَلِكَ آثَارٌ كَثِيرَةٌ وَأَخْبَارٌ مُتَظَافِرَةٌ وَأُثْبِتُ فِي كِتَابِي "الرُّكْنَ فِي دَعَائِمِ الدِّينِ" مِنْهَا جَمَلَةٌ كَافِيَةٌ فِي كِتَابِي "الْكَامِلُ فِي عُلُومِ الدِّينِ" مِنْهَا بَابٌ إِسْتَوْفِيَتْ الْقَوْلَ فِي مَعَانِيهِ وَفِي "عُقُودِ الدِّينِ" جَمَلَةٌ مِنْهَا مِنْ إِعْتِمَادِهَا أَعْنَتٌ عَمَّا سِوَاهَا».

این را مقدمتاً خواندم؛

از اینجا این چهار، پنج سطر: «وَالْمَتَعَاظِي لِإِبْطَالِ النَّظَرِ»، (کسی که در صدد ابطال نظر و فکر و تفکر و استدلال بوده باشد)، «شاهد علی نفسه بضعف الرأي»، (خود این کار شهادت می‌دهد بر اینکه رأیش ضعیف است). «و مَوْضِحٌ عَنِ قِصُورِهِ عَنِ الْمَعْرِفَةِ وَنُزُولِهِ عَنِ مَرَاتِبِ الْمُسْتَبْصِرِينَ وَالنَّظَرِ غَيْرِ الْمُنَاطَرَةِ»، فکر غیر مجادله و مناظره است. «وَقَدْ يَصِحُّ النَّهْيُ عَنِ الْمُنَاطَرَةِ لِلتَّقِيَةِ وَغَيْرِ ذَلِكَ»، چه بسا اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) از مناظره و جدال نهی کردند به خاطر تقیه یا عوامل دیگر که به این بحث ان‌شاء الله می‌رسیم. «وَلَا يَصِحُّ النَّهْيُ عَنِ النَّظَرِ»، (اما هیچ‌گاه نهی از تفکر، تأمل، تأملات عقلانی جایز نیست). «لَأَنَّ فِي الْعُدُولِ عَنْهُ الْمَصِيرَ إِلَى التَّقْلِيدِ وَالتَّقْلِيدُ مَذْمُومٌ بِاتِّفَاقِ الْعُلَمَاءِ وَنُصِّ الْقُرْآنُ وَالسُّنَّةُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ذَاكِرًا لِمَقَلِّدِيهِ مِنَ الْكُفَّارِ وَذَامًا لَهُمْ عَلَى تَقْلِيدِهِمْ: إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ...» وقال الإمام الصادق عليه السلام: «إِيَّاكُمْ وَالتَّقْلِيدَ فَإِنَّهُ مَنْ قَلَّدَ فِي دِينِهِ هَذَاكَ» ۲.

این به‌عنوان یک نمونه در کتاب اعتقادات مرحوم شیخ صدوق (رحمة الله عليه) بود، من آدرس‌هایی از آثار ایشان را دارم که ایشان نوع تفکرشان با تفکر مرحوم شیخ مفید (رحمة الله عليه) متفاوت است و این را هم عرض کنم ما در این‌گونه مباحث بحث ارزشی روی افراد نداریم؛ مستحضرید شیخ صدوق (رحمة الله عليه) به دعای امام زمان (سلام الله عليه) به دنیا آمده است ۳. شیخ مفید هم چند توقیع از امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دارد و در وفات و ارتحال شیخ مفید (رحمة الله عليه) آن اشعار بلند را آن‌چنان که مشهور است امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سرودند:

یوم علی آل الرسول عظیم

«لا صَوْتُ النَّاعِي بِفَقْدِكَ إِنَّهُ

فَالْعِلْمُ وَالتَّوْحِيدُ فَيَكْمُقِيرُ {

{إِنْ كُنْتَ قَدْ غَيْبْتَ فِي جَدِّكَ الشَّرِيِّ

تليت عليك من الدروس علوم ۴» {

{وَالْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ يَفْرَحُ كَمَا

بحث ارزشی روی افراد نداریم، بحث نقد افکار است.

نظرها فی الجمله و اجمالاً مشخص شد، نظری که ما در اینجا می‌خواهیم اثبات یا تأیید کنیم، همان بود که عرض شد: از دیدگاه عقل، عقل استقلال به لزوم هستی‌شناسی عقلی دارد، چرا؟

دلیل را این‌گونه اقامه می‌کنیم، بدون شک پاره‌ای از آموزه‌های دینی همچون وجود خدا، توحید، صفاتی که ضرورت نبوت را به اثبات می‌رساند همچون حکمت و عنایت خداوند باید با روش جهان‌شناسی عقلی ثابت شود، چرا؟ چون تمسک به نقل در این‌گونه موارد دور است، «دورُ صریح»، واضح است؛ از طرفی دیگر ویژه‌ساختن حجیت عقل به اثبات این مسائل و عدم حجیت در نظایر این مسائل مایه بطلان قواعدی است عقلی که مورد تسلّم

همه عقلاء است، از آن جمله است نقض قانون عقلی «عَقْلِيَّةُ الْأَحْكَامِ لَا تُخَصَّصُ ۵»، احکام عقلی قابل تخصیص نیست. اگر بر حجیت رأی عقل در مسئله اثبات وجود خدا، توحید، صفاتی که به اثبات ضرورت نبوت می‌انجامد دلیل داریم، همان دلیل در نظایر این مسائل جاری است، چون احکام عقلی قابل تخصیص نیست. تخصیص در احکام عقلی در حقیقت تخصص است و اگر پای تخصص در بین نباشد، تخصیص بی‌معنا است.

ثانیاً با قانون عقلی مورد تسلّم استحاله ترجیح بلامرجح منافی است. ثالثاً اثبات مطالب فوق، یعنی وجود خدا، توحید و امثال‌ذلک، با دلیل عقلی مبتنی بر مسائلی است که این مسائل تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم در غیر این‌گونه از مسائل هم می‌گذارد مثل بحث إصالة الوجود، مثل بحث تشکیک وجود. وقتی ما به اثبات عقلانی مسائلی مانند وجود خدا، توحید و صفاتی که ضرورت نبوت را اثبات می‌کند می‌پردازیم، داریم از مبانی‌ای استفاده می‌کنیم که آن مبانی همان‌گونه که در این مسائل تأثیر مستقیم دارد، در مسائل دیگری که خصم مدعی است در آن مسائل فقط باید به وحی استناد کرد و نه به عقل، در آن مسائل هم تأثیر دارد و نادیده‌گرفتن تأثیر این مبانی در آن مسائل ممکن نیست.

پس برهان عقلی اگر حجت و کارآمد است، در هر کجا که مجرا دارد باید مورد پذیرش قرار بگیرد و تفکیک ممکن نیست؛ «وَالَّذِي يُؤَيِّدُ ذَلِكَ»، اینکه به اجماع همه علمای شیعه در علم اصول، اگر انسان با برهان عقلی به مطلبی رسید یقیناً اگر در مقابل این برهان عقلی از نقل گزاره‌ای معارض با او وجود داشت، باید گزاره نقلی به‌گونه‌ای دست‌کاری شود، اگر دست‌کاری در سند است، دست‌کاری در دلالت است، دست‌کاری در جهت است، به‌رحال در مقابل برهان قطعی عقلی، نقل تاب مقاومت ندارد، حتی اگر این برهان، برهان تجربی مسلمی باشد.

مثال عرض کنم، اگر ما خارجاً ببینیم مقدار «كُرْبَالْمَسَاحَةِ وَالتَّوَزِينِ» مختلف است، یعنی من وقتی و جب می‌کنم، با وقتی که آب را وزن می‌کنیم، می‌بینیم دوتا درمی‌آید، نه روایتی می‌گوید این دو، یکی هستند و هرگز حرف مرحوم صاحب جواهر را در اینجا نمی‌زنیم که شاید خدای متعال علم این مسئله را به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) نداده بوده است و لذا حرفی خلاف واقع نعوذ بالله زدند. تصریح صاحب جواهر است در جواهر،

روایت را دست‌کاری می‌کنیم. می‌گوید مگر وجداناً «كُرْبَالْمَسَاحَةِ وَالتَّوَزِينِ» یکی در نمی‌آید، اگر روایت گفت یکی است، باید دست‌کاری کنیم. اگر قاعده عقلی اثبات کرد «صِرْفُ الشَّيْءِ لَا يَتَثَنَّى وَلَا يَتَكَرَّرُ»، حالا روایتی گفت «بِثَنَّى»، یقیناً روایت را باید دست‌کاری کنیم و روایت را باید دست بزنیم. اگر تجربه پزشکی امروز اثبات کرد ما بیماری‌هایی واگیردار داریم، روایت گفت: «لَا عَدْوَى ۶»، (نه اصلاً بیماری واگیر ندارد)، ما یقیناً نمی‌توانیم از این امر وجدانی خارجی دست برداریم و این چیزی است که علمای شیعه به آن اتفاق نظر دارند. ممکن است در مثال‌هایی که بنده می‌زنم، کسی خدشه کند، مصداقی نمی‌خواهم بحث کنم، دارم به‌صورت مفهومی مطلب را پی می‌گیرم. به نظر ما آنچه که به‌عنوان دلیل عقلی در این مسئله گفته شد تام است، در کنار این دلیل عقلی ارشاداً ادله فراوانی و طوائف متعددی از روایات را ما در کلمات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) می‌بینیم. این روایات را بنده به دو بخش تقسیم می‌کنم، روایات خاصه و روایات عامه، روایات خاصه روایاتی است که در آنها واژه فلسفه به‌کاررفته است یا از فلاسفه و حکما تعریف شده است «بِمَا أَنَّهُمْ فِلَسُوفٌ». یک یا دو روایت است که در آنها کم‌وبیش واژه فلسفه به‌کار رفته است و چند روایت هم که در آنها از فلاسفه و حکماء به‌عنوان فیلسوف و حکیم تعریف شده است. این روایات سنداً قابل دفاع نیست، گرچه کم‌وبیش متعدد هم هست. در روایتی که همه او را می‌شناسیم، حدیث مُفَضَّل، از ارسطو تعریف شده است که خواهیم گفت حدیث مُفَضَّل سنداً تام نیست،

گرچه بعضی گفتند علو مضمون، یعنی «مَثْنُهُ يُغْنِي عَنِ سَنَدِهِ عُلُوًّا»، نه «ضَعْفًا» {کفایت می‌کند؛} در آن روایت از ارسطو تعریف شده است. مرحوم آیت‌الله شعرانی وقتی به اینجا می‌رسند، می‌گویند خوب است ارسطو این مطلب را زمرمه کند: «من چه باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم ۷»، شعر برای حافظ است. یا در روایت دیگری که مرحوم مجلسی در بحارالانوار نقل کرده است، امام صادق (علیه‌السلام) از افلاطون به «رئیس الحکماء» تعبیر می‌کنند. می‌دانیم حکمت در فرهنگ شیعی ما و فرهنگ اسلامی ما معنای بلند و ارزشی‌ای دارد، تعبیر از افلاطون به «رئیس الحکماء» قابل توجه است.

نقل کردند که قاضی سعید قمی در آغاز تعلیقات خودش بر اثولوجیا این‌طور عبارت دارد:

«أرسطاطاليس الذي نقل أهل العالم الموثوق بروايتهم: «أن نبينا سيّد المرسلين (صلى الله عليه وآله وسلم) قال فيه»، (در مورد ارسطو)، «أنه (أرسطاطاليس) كان نبياً قد جهله قومه»، (ارسطو پیغمبری بوده است که قوم او، او را نشناختند). «و {أيضاً} نقلوا عن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم): أنه سئل عن أرسطاطاليس فقال: «لو أدر كني لإستفاد مني» {و دست‌فاد منه غایة علمه...} ۸».

تعبیری دارد که در بعضی از روایات آمده است وقتی از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی به کمال عقلی می‌رسید و رشد می‌کرد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمود: «يا أرسطاطاليس هذه الأمة ۹».

مرحوم آقای شیخ عباس قمی در «سفینه البحار» بابی دارد اصلاً با این عنوان «مدح ارسطاطاليس بالديانة وانه رد على الدهريين»، اصلاً مرحوم شیخ عباس قمی این‌طور از روایات فهمیده است که روایت مدح ارسطو است به‌خاطر اینکه او بر دهریین نقد دارد. این‌گونه روایات در میان روایات ما هست، نمی‌خواهم بگویم سنداً تام است اما می‌خواهم بگویم این‌گونه نیست که اگر در «تمهید القواعد» ابن‌ترکه مثلاً یا در برخی از کتاب‌های دیگر این‌گونه گفته شد که حالا بعضی از حکمای گذشته یونانی از انبیا بودند و به‌خاطر اینکه اسم یونانی داشتند به نبوت شناخته نشدند، این‌گونه نیست که هیچ‌گونه مستند روایی نداشته باشد، نه، در بعضی از روایات ما هم به این مطلب تصریح شده است؛ گرچه این روایات، روایات مستند بسیار محکم نیست.

از ادله خاصه که بگذریم، ادله عامه بیشتر مورد نظر بنده است. طوائفی از روایات بر آنچه که به‌عنوان حکم عقلی عرض کردم می‌تواند دلالت داشته باشد، ممکن است من نرسم وجه دلالت همه را بیان کنم یا پاره‌ای از این روایات را بخوانم؛ چون نظرات دیگر را نیز می‌خواهم به آن پردازم، در حدی که وقت به من اجازه می‌دهد.

دسته اول تمام آیات و روایاتی است که در آن عموم بشر و نه خصوص مسلمین به تعقل و تفکر در جهان هستی دعوت شدند. این دسته از روایات کم نیستند، فراوان است و اگر در عقل کسی بگوید دین یک معنای خاصی در قاموس خودش دارد، در علم کسی بگوید دین یک معنای خاصی در قاموس خودش دارد، اما در مورد فکر

دیگر این حرف‌ها مطرح نیست، فکر معنای مشخصی دارد: «الفِكر حَرَكَةٌ إِلَى الْمَبَادِي، وَمِنْ مَبَادِي إِلَى الْمُرَادِ» ۱۰. در آن نیز نیست که این حرکت باید یک‌بار باشد، قیاس بسیط باشد، نه قیاس مرکب باشد. من فراموش نمی‌کنم جلد دوم اسفار را خدمت حضرت استاد حضرت آیت‌الله جوادی آملی (حفظه‌الله) قرائت می‌کردیم، علامت هم در اسفار خودم دارم که کجا است، یک شب در جلسه درس نشستیم، مطلبی می‌خواست اثبات شود، یازده قیاس پشت سرهم چیده شد و نتیجه گرفته شد، ترتب هر قیاسی بر قیاس قبلی بدیهی می‌نمود؛ ولی ترتب قیاس یازدهم بر قیاس اول نظری بود. این‌طور نیست که حالا اگر قیاس مرکب شد، بگوییم دیگر این فکر نیست، «حَرَكَةٌ إِلَى

الْمَبَادِي، وَمِنْ مَبَادِي إِلَى الْمُرَادِ» نیست. روایات در این زمینه فراوان است، من به بعضی از آنها اشاره می‌کنم.

«قَالَ {أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ}: {لَا عِلْمَ كَالْتَفَكْرِ {وَلَا شَرَفَ كَالْعِلْمِ} ۱۱».

امام رضا (علیه‌السلام) به عمران صابی پس از طرح مسائل پیچیده‌ای در ارتباط با خدا و خلقت فرمودند: «فَاعْقِلْ ذَلِكَ وَابْنِ عَلَيْهِ مَا عَلِمْتَ صَوَاباً» ۱۲، خیلی عبارت روشن است، این حرف‌هایی که زدیم را خوب بفهم؛ ولی به این بسنده نکن، «وَابْنِ عَلَيْهِ»، چه چیزی را؟

«مَا عَلِمْتَ صَوَابًا»، دارد دستور می دهد، دستور کار می دهد. چطور در مسائل فقهی، به آن راوی یا به آن فقیه و به آن صحابی فرمودند: «عَلَيْنَا الْقَاءُ الْأُصُولِ إِلَيْكُمْ، وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ ۱۳»، اینجا بحث، بحث خلقت خدا است، بحث مباحث اعتقادی است، بحث جهان شناسانه است، آن هم در ساحت الهیات بالمعنی الأخصّ که بحث ارزشی هم مطرح است، نه در ساحت الهیات بالمعنی الأعمّ. فرمود: «فَاعْقِلْ ذَلِكَ وَابْنِ عَلَيْهِ مَا عَلِمْتَ صَوَابًا»؛ این روایتی را که دارم می خوانم در نامه ای که مرحوم علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) به پروفیسور هانری کربن ۱۴ نوشتند، در آنجا اینها را ایشان برای حجیت هستی شناسی عقلی ذکر می کنند: «عَلَيْكُمْ بِمُوجِبَاتِ الْحَقِّ فَالزُّمُوهَا وَإِيَّاكُمْ وَمُحَالَاتِ التُّرَاهَاتِ ۱۵»، «مُوجِبِ الْحَقِّ»، یعنی «مُشَبِّهِ الْحَقِّ»، یعنی آنچه که حق را ثابت می کند؛ برهان چیزی است که حق را ثابت می کند؛ «{قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: { إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرَ كُلُّهُ بِالْعَقْلِ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ ۱۶. »

{عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: { الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ ۱۷. »

«العقل في أمر الدين مسرّة ۱۸.»

اینها تعبیّرات مختلفی است.

{قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: { قَوْمُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ ۱۹. »

«لَا يُعْجِبُكُمْ إِسْلَامُ رَجُلٍ حَتَّى تَعْمُوا كُنْهَ عَقْلِهِ ۲۰»، اگر کسی مسلمان است، خیلی هم ظاهرالصلاح است؛ اما اسلام او شما را به شگفتی نیارورد مگر اینکه بدانید چه مقدار اهل تعقل و تفکر است، چه مقدار می تواند در این زمینه ها فهیم باشد.

{این تعبیرها { فراوان است، نهج البلاغه دارد: «{يَا بَنِيَّ احْفَظْ عَنِّي أَرْبَعًا وَأَرْبَعًا لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ: { إِنَّ أَعْنَى الْعَقْلِ الْعَقْلُ {وَأَكْبَرُ الْفَقْرِ الْحُمُقُ وَأَوْحَشُ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ وَأَكْرَمُ الْحَسْبِ حُسْنُ الْخَلْقِ؛ يَا بَنِيَّ إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةُ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةُ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةُ الْفَاجِرِ فَإِنَّهُ يَبْعِدُكَ بِالتَّافِهِوَ إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةُ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيُبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ { ۲۱. »

«مَا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ أَمْرًا عَقْلًا إِلَّا اسْتَنْقَذَهُ بِهِ يَوْمَ مَا ۲۲.»

و این گونه تعبیّرات که فراوان است.

دسته دوم از ادله عامه تمام آیات و روایاتی است که در آنها حکمت مدح شده است. حکمت معنایی که در آیات و روایات از آنها اراده شده است، شاید دقیقاً همان چیزی که به عنوان اصطلاح حکمت نامیده می شود نیست؛ اما به یقین یکی از مصادیقش او است. اگر مباحث برهانی خالی از مغالطه می خواهد بحث شود، با دقت نظر بسیار زیاد و تدبیر، این مصداق حکمت است چون حکمت یعنی «الْكَلَامُ الْمَتِينُ، الْكَلَامُ الْمَحْكَمُ»، البته مرحوم علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) در المیزان معتقدند علاوه بر برهانی بودن گزاره، باید به گونه ای این گزاره در مسیر رشد و کمال آدمی هم قرار بگیرد تا حکمت مورد اصطلاح اهل بیت (علیهم السلام) در روایات بر او اطلاق شود، منافاتی نیست، چون بر اساس اتحاد علم و عالم و معلوم، علم انسان را گستره و جودی می دهد. این گونه نیست که انسان با علم رشد نکند و این دسته از روایات فراوان است که لسان های مختلفی هم دارد، آنچه که من می خواهم بر آن تأکید کنم، بعضی از تعبیّراتش است. فرمود: «الحكمة ضالة المؤمن، يأخذها حيث وجدها ۲۳»، این حرف یونانی ها است، باشد! حرف غربی ها است، باشد! حرف شرقی ها است، باشد!

{الحكمة ضالة المؤمن { خذ الحكمة وتؤمن أهل النفاق ۲۴. »

«رَأْسُ الْحِكْمَةِ لُزُومُ الْحَقِّ { وَطَاعَةُ الْمُحَقِّ { ۲۵.»

«الحكمة ضالة المؤمن يأخذها ممن سمعها ولا يبالي من أي وعاء خرجت ۲۶»؛ اصلاً مؤمن باک ندارد که حالا از چه زبانی و از چه دهانی بیرون آمده است. این روایات فراوان است که حالا من بعضی را خدمت عزیزان قرائت کردم ۲۷.

دسته سوم روایاتی است که تأکید دارد بر نگاه به خود سخن و عدم نگاه به سخن گو. مانند: «لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَأَنْظُرْ إِلَى مَا قَالَ»، یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به آن شخص فرمود: «إِنَّكَ رَجُلٌ مَلْبُوسٌ عَلَيْكَ، إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ وَاعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفْ أَهْلَهُ ۲۸». در این دسته بر این بخش روایات می‌خواهم بیشتر تأکید کنم، فرمود: «خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ ۲۹».

«{عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مَعْشَرَ الْخَوَارِجِينَ مَا يَضُرُّكُمْ مِنْ نَشَنِ الْقَطْرَانِ إِذَا أَصَابَكُمْ سِرَاجُهُ {خُذُوا الْعِلْمَ مِمَّنْ عِنْدَهُ وَلَا تَنْظُرُوا إِلَى عَمَلِهِ ۳۰} اصلاً به رفتارش چه کار داری، حرفش را بگیر. {عَنْ الْأَصَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: {أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ {وَكَثُرَ النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا وَأَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا {۳۱}»

«{قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: {خُذُوا الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ {أَهْلِ {الْمُشْرِكِينَ ۳۲}»

{قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: {أُطْبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّبِيِّ {فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ {۳۳}»

صین {یا همان چین} در آن زمان که فرمود: «أُطْبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّبِيِّ»، عقاید آن زمانش {شُرک‌آمیز بود}، الان چین یک مقدار مسلمان دارد، آن موقع شاید یک نفر مسلمان هم در چین پیدا نمی‌شد؛ اما همان چینی که مسلمان در آن پیدا نمی‌شود، حکمت در آنجا شاید باشد و آن حکمت باید اخذ بشود. این هم یک دسته از روایاتی که فراوان است. دسته چهارم تمام روایاتی است که بر لزوم دفاع از دین در مقام اندیشه و دفع شبهات مخالفین تأکید شده است و از مدافعینی که با لسان استدلال، مخالفین را منکوب می‌کردند، از آنها تعریف شده است؛ مانند هشام که این دسته هم فراوان است. در احتجاج طبرسی مقدار زیادی از این دسته روایات آمده است.

دسته دیگر، روایاتی را که امر به تدبر و دقت در فهم آیات و روایات می‌کند، بخصوص آیات و روایات معارفی. این جمله را من شخصاً خودم از حضرت آیت‌الله جوادی آملی شنیدم، ایشان فرمودند: «من در طول مدت عمرم مطلب علمی‌ای را یاد ندارم که بر ذهنم سنگینی کرده باشد». ایشان به تبع مرحوم علامه طباطبائی (رحمة‌الله‌علیه) معتقد بودند پیچیده‌ترین متن درسی که در حوزه‌ها قرائت می‌شود برهان شغای مرحوم ابن سینا است؛ اما همین برهان شفاء را ایشان تدریس کردند، به‌خوبی هم تدریس کردند. فرمودند: «ولی کثیری از روایات معارفی است که بر ذهن من سنگینی می‌کند»، سخت است. توحید صدوق را شروع به تدریس کردن کردند، دست کشیدند، فرمودند که چون از عهده برخی از روایات برنمی‌آمدیم. همین روایات این‌چنینی با این بلندای مضمون که فهمش از نظر فکری کار آسانی نیست، مورد تأکید بر فهم و دانستن دارد و این جز با به‌کارگرفتن قوه فکر با مبانی فکری و عقلی فهم این روایات چگونه ممکن است؟

در مورد قبل من این نکته را فراموش کردم عرض کنم، اینکه گفتم روایاتی که تأکید دارد بر دفاع از دین و دفع شبهات مخالفین، ممکن است یک نفر بگوید که این کار را فقها هم می‌کنند. روشن است، ما اگر با یک نگاه تاریخ‌نگرانه ۱۴۰۰ سال اسلام را در نظر بگیریم، مخصوصاً از غیبت صغری به این طرف و بخوایم منصفانه فکر کنیم، آن کسانی که در مقام پاسخگویی از شبهات جلودار هستند، چه کسانی هستند؟

یعنی اگر پادری نصرانی ۳۴ در اصفهان می‌آید، مسیحی نفوذی است می‌آید شبهاتی را القا می‌کند، توقع جامعه شیعی این است که چه کسانی جواب بدهند و چه کسانی پاسخ می‌دهند؟

آخوند ملاعلی نوری باید جواب بدهد، مرحوم ملااحمد نراقی باید جواب بدهد، کسانی که فلسفه می‌دانند و کار عقلی کردند. در زمان اهل‌بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) هم همین است. به آن شبهات که برسیم عرض می‌کنم، امام (علیه‌السلام) به بعضی‌ها می‌گویند تو مناظره کن، تو نکن، تو قدرت نداری، تو قدرت داری، این هم یک بخش از آیات و روایات {بود}.

بخش دیگری از روایات ما که در این زمینه می‌تواند مؤید باشد، نفس براهینی است که در روایات اهل‌بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) آمده و کم هم نیست و لسان روایت مشخص است که امام (علیه‌السلام) دارد استدلال می‌کند «لَا يَمَانَةُ مَعْصُومٌ، بَلْ يَمَانَةُ مَبْرَهِنٌ» یعنی امام نمی‌خواهد بگوید چون من حجت خدا هستم، چون من

وصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم حرف من را بپذیرید، نه، امام در لباس یک فیلسوف، در لباس یک مبرهن، در لباس یک مستدل دارد استدلال می‌کند. مقداری از این روایات در مناظرات امام رضا (علیه‌السلام) وجود دارد؛ امام رضا (علیه‌السلام) در یک مجلسی به مأمون {گفت} مأمون آمد دخالت کند، گفتند که تو دخالت نکن، بعد می‌گویند که ما از حشمت سلطان ترسیدیم، پسرعموی سلطان بود، سلطان هم کنار دستش از او دفاع کرد و مجبور شدیم بپذیریم؛ نه بگذار حرف من را بفهمند و بپذیرند. امام دارد به‌عنوان یک مستنبط و مستدل در قامت یک فیلسوف یا متکلم سخن می‌گوید، نه در قامت یک حجت خدا، گرچه حجت خدا است.

طوایف دیگری هم از روایات است، مثلاً روایاتی که در آنها ائمه اطهار (علیهم‌السلام) از منطق استفاده کردند، آن هم با شکل خاص، دقیقاً عبارت شکل اول یا شکل دوم یا شکل سوم است، آن هم با قیاس مرکب، استفاده از منطق است در قالب اشکال، آن هم با قیاس مرکب، مواد {قیاس} نیز از بدیهیات که این هم در احتجاج طبری نمونه‌هایی داشته است.

اگر در این بحث بخواهم بمانم، نمی‌توانم قسمت دوم سخن را عرض کنم، وقت من هم کوتاه است. در مقابل آنچه گفته شد، عده‌ای معتقدند نه! از منظر اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) اگر بخواهیم دقت کنیم، اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) نسبت به فلسفه، نسبت به جهان‌شناسی عقلی نظر منفی دارند. اینها معتقدند اهل بیت (علیهم‌السلام) در این زمینه ادله خاصه و عامه‌ای دارند؛ یعنی روایت خاصه و عامه‌ای دارند. ادله خاصه دوتا روایت بیشتر نیست، با تمام تلاشی که شده است بیشتر از این دو روایت پیدا نشده است؛

یک روایت حدیث مفضل است که در آن روایت عبارت این است که «فَتَبَّأَوْ حَيْبَةً وَتَعَسَّالِمُنْتَجِلِي الْفَلَسَفَةِ كَيْفَ عَمِيَّتْ قُلُوبُهُمْ عَنْ هَذِهِ الْخَلْقَةِ الْعَجِيبَةِ حَتَّى أَنْكَرُوا التَّدْيِيرَ وَالْعَمَدَ فِيهَا ۳۵»، صریحاً امام صادق (علیه‌السلام) در این روایت می‌فرماید: «فَتَبَّأَوْ حَيْبَةً وَتَعَسَّالِمُنْتَجِلِي الْفَلَسَفَةِ». دیگر از این روشن‌تر که نمی‌شود؛

روایت دوم روایتی از امام حسن عسکری (علیه‌السلام) است، البته امام حسن عسکری (علیه‌السلام) حدیث را به جدشان امام صادق (علیه‌السلام) متصل می‌کنند. پس روایت باز هم صادقی (علیه‌السلام) است، گرچه

راوی امام عسکری (علیه‌السلام) است که در آن روایت هم حضرت دارند: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُجُوهُهُمْ صَاحِحَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَقُلُوبُهُمْ مُطَامِرَةٌ مُكْدَرَةٌ إِلَى أَنْ قَالَ: {عَلَمَاؤُهُمْ شَرَارُ خَلْقِ اللَّهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلَسَفَةِ وَالتَّصَوُّفِ وَأَيُّمُ اللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْ أَهْلِ الْعُدُولِ وَالتَّحْرُفِ.}» باز چند جمله و بعد حضرت می‌فرماید: «فَمَنْ

أَذْرَكَهُمْ فَأَيَّ حَذَرُهُمْ وَيُصْنِ دِينَهُ وَإِيمَانَهُ ۳۶». این دو روایت تنها روایاتی است که در آنها واژه فلسفه آمده است و فلسفه مورد نهی قرار گرفته است.

جواب این دو روایت بسیار روشن است، شاید احتیاج به توضیح زیادی هم نداشته باشد. حدیث مفضل مستحضری سند درست و حسابی ندارد، گرچه روایت مفضل را به‌خاطر متنش بسیاری پذیرفته‌اند؛ اما ما که بحث رجالی می‌کنیم، می‌بینیم سند قابل دفاع نیست، بعضی‌ها می‌گویند که به‌خاطر علو مضمون، متن همه آن قابل پذیرش است؛ اما مضمون هم گاه مشکلاتی دارد که بعضی از علما معتقدند همه جملاتش قابل دفاع به‌عنوان سخن معصوم نیست.

گذشته از اینکه این جمله در این روایت نوعی پارادوکس ۳۷ و خودمتناقض است، چون حدیث مفضل خود سرتاپا فلسفه است، در این روایت امام صادق (علیه‌السلام) آیه و روایت نمی‌خواند، عمدتاً حضرت دارد استدلال می‌کند. اگر فلسفه به‌عنوان جهان‌شناسی عقلی مورد انکار است، خود امام دارد این کار را انجام می‌دهد، قول و فعل که نمی‌تواند با هم در تعارض باشد. ثالثاً در این روایت عبارت این است: «فَتَبَّأَوْ حَيْبَةً وَتَعَسَّالِمُنْتَجِلِي الْفَلَسَفَةِ.»

کلمه "انتحال" در کلام عرب معنایش مشخص است، یعنی چیزی را بر خود بستن، معنی کلمه انتحال این است. اگر معنی کلمه انتحال این است، «مُنْتَجِلِي الْفَلَسَفَةِ» یعنی متفلسف، یعنی فیلسوف‌نما و نه فیلسوف. متفلسف را صدرالمتألهین هم نقد می‌کند، متفلسف را همه از او می‌نالند، متفلسف یعنی شیخ احمد احسائی است که فلسفه نمی‌داند، کسی که فلسفه را خیال می‌کند فهمیده است و نفهمیده است.

مرحوم شهید مطهری (ره) یک جا دارند فهم فلسفی چهار مرحله دارد: مرحله اول آشنایی است که چهار، پنج سال طول می‌کشد؛

مرحله دوم فهم است، ده سال این طول می کشد؛

مرحله سوم هضم است، این پانزده سال، بیست سال وقت می خواهد؛ و گرنه انسان فلسفه فهم نیست. این واژه انتحال در سایر روایات ما هم آمده است و به همین معنا آمده است؛ مرحوم شیخ صدوق در اُمالی، مجلس بیست و چهارم، حدیث سوم، روایتی را از امام مجتبی (علیه السلام) نقل می کند که امام مجتبی به امام حسین (علیهما السلام) این گونه فرمود: «{وَلَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ} يَزِدُّكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدَّنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيَنْتَحِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ {يَجْتَمِعُونَ عَلَى قَتْلِكَ} ۳۸».

اینجا «يَنْتَحِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ» یعنی چه؟ یعنی {اسلام را} به خود می بندند، شمر و سنان و خولی که مسلمان نیستند، «يَنْتَحِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ». اینجا هم «مُنْتَحِلِي الْفَلَسَفَةِ» می تواند معنی اش این باشد. گذشته از اینکه بعضی از متأخرین احتمال دادند اصلاً در لسان روایات در زمان صدور، فلسفه و فیلسوف مربوط ماتریالیست های آن زمان باشد؛ در حقیقت فلسفه های الحادی {منظور است}.

شاهدش هم این است که در همین حدیث مفضل از ارسطو مدح می شود. اگر «مُنْتَحِلِي الْفَلَسَفَةِ» است، «تَبَّاً وَخَيْبَةً وَتَعَساً»، چرا ارسطو مورد مدح است؟! در حدی که مرحوم شیخ عباس قمی اصلاً از روایت این را فهمید: «مدح ارسطو طالیس بالدیانه وانه رد على الدهريين ۳۹» و امروزه مسلم است که ارسطو موحد است، ممکن است بگویند که متلزم به دینی از ادیان نیست اما در موحد بودن او و در مخالف دهری بودن او که شکی نیست. پس به این روایت نمی شود برای ذم فلسفه استناد کرد، گذشته از اینکه این روایت فلسفه را به عنوان قضیه خارجی مطرح می کند. فلسفه ای که هنوز در جهان اسلام بومی نشده است، دست فارابی بر سر او کشیده نشده است، دست ابن سینا بر سرش کشیده نشده است، دست ملاصدرا بر سرش کشیده نشده است. مرحوم آقای مطهری (رحمه الله علیه) در جایی نوشتند که از مباحث اصلی وجود دو مسئله از یونان موروث است، باقی مسائل زائیده فکر جهان اسلام است و تشبیه ایشان این است که اگر الان ارسطو بلند شود و فیزیک نیوتنی را ببیند و به او بگویند این فیزیک ادامه فیزیک تو است، باورش نمی شود. ارسطو از خاک برخیزد، به او بگویند که این فلسفه صدرا ادامه فلسفه تو است، باورش نمی شود؛ اینقدر تغییر کرده است.

روایت دوم روایتی است که در «حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ» آمده است و هر کس گرفته است از «حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ» گرفته است، «خیراتیة در ابطال طریقه صوفیه ۴۰»، «رساله اثنی عشریه فی رد علی الصوفیه ۴۱» مرحوم شیخ حر عاملی، «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، «بَيَانُ الْفَرْقَانِ فِي تَوْحِيدِ الْقُرْآنِ» مرحوم حاج آقا مجتبی قزوینی، همه اینها از «حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ» گرفتند. روایت هم همین بود که خواندم: «سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ، عُلَمَاؤُهُمْ شِرَارٌ خَلَقَ اللَّهُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلَسَفَةِ وَالتَّصَوُّفِ»، بعد هم دارد: «وَمَنْ أَدْرَكَهُمْ فَلْيَحْذَرُوا هُمُ وَيُصْنِ دِينَهُ وَإِيمَانَهُ». این روایت مشکلات فراوانی دارد؛

اولاً این روایت هیچ سند ندارد، یعنی اولین ناقل روایت «حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ» است، حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ فِي الْمُؤَلَّفِ وَ الْمُؤَلَّفِ مُشْكَلٌ دَارِدٌ، اینکه مؤلف حَدِيقَةُ شَيْءِ كَسِي اسْتِ، مُورِدِ اِخْتِلَافِ اسْتِ، هِيْجِ مُسَلِّمٌ نِيْسْتِ كِهْ مُؤَلَّفِ، مُقَدَّسِ اِرْدِيْلِي بَاشْدِ. ثَانِيَاً بَسِيْارِي كَفْتَنْدِ اِگَرِ بَرِ فَرْضِ مُؤَلَّفِ حَدِيقَةُ مُقَدَّسِ اِرْدِيْلِي بَاشْدِ، يَقِيْنَاً اَنْ فَصْلِي كِهْ مُرْبُوطِ بِهْ فِلْسَفِهْ وَ تَصَوُّفِ اسْتِ، اَزِ اِضَافَاتِ بَرِ اِيْنِ كِتَابِ اسْتِ؛ لِذَا دَرِ نَسْخِ قَدِيْمِي اِيْنِ فَصْلِ اِصْلَاً وَجُودِ نَدَارِدِ، وَ مُرْحُومِ مِيْرَزَايِ قَمِي فَرْمُودَنْدِ: «مَنْ كَسَانِي رَا كِهْ اِيْنِ فَصْلِ رَا بَرِ اِيْنِ كِتَابِ اِضَافَهْ كَرْدَنْدِ، مِي شِنَاسْمِ؛ بَرَايِ رُوجِ مَخَالَفَتِ بَا فِلْسَفِهْ اِيْنِ كَارِ رَا كَرْدَنْدِ.» كِذْبَتَهْ اَزِ اِيْنِكِهْ رُويَاتِ مُرْسَلَهْ اسْتِ، يَعْني دَرِ حَدِيقَةُ {اِيْنِ رُويَاتِ} اَزِ سِيْدِ مُرْتَضِي رَازي نَقْلِ شَدَهْ اسْتِ كِهْ سِيْدِ مُرْتَضِي رَازي سِيْصِدْ سَالِ قَبْلِ اَزِ صَاحِبِ حَدِيقَةُ زَنْدِگِي مِي كَنْدِ وَ اَزِ سِيْدِ مُرْتَضِي رَازي تَا اِمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِي (عَلَيْهِ السَّلَامِ) مَا سَنْدِ نَدَارِيْمِ. كِذْبَتَهْ اَزِ اِيْنِكِهْ خِلَافِ وَاَقَعِ اسْتِ، عِلْمَايِي كِهْ بِهْ فِلْسَفِهْ وَ تَصَوُّفِ مَائِلِ اَنْدِ دَرِ جِهَانِ اِسْلَامِ اِسْمِ هَايِشَانِ مُشْخَصِ اسْتِ، دِيْگَرِ اَخِيْرِ هَايِشَانِ مُرْحُومِ اِمَامِ (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) وَ مُرْحُومِ عِلَامَهْ طِبَاطَبَايِي (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) وَ حَضْرَتِ اَقَايِ جُودَايِ (حَفْظَهْ اللهُ) وَ حَضْرَتِ اَقَايِ حَسَنِ زَاذَهْ (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) وَ بَگِيْرِ وَ بَرُو مُرْحُومِ عِلَامَهْ حَلِي (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) وَ بِيَا تَا مُرْحُومِ مَلَا حَسِيْنَقَلِي هَمْدَانِي (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) وَ اِيْنِهَا هَسْتَنْدِ دِيْگَرِ، غِيْرِ اِيْنِهَا كِهْ نِيْسْتَنْدِ. حَالَا اَزِ قَرْنِ نَهْمِ بِهْ اِيْنِ طَرَفِ بَحْثِ تَصَوُّفِ مُمْكِنِ اسْتِ يَكِ مَقْدَارِ تَفَاوُتِ پِيْدَا كَرْدَهْ بَاشْدِ،



قبلش به تعبیر شهید مطهری (رحمة الله علیه) بزرگان علمی ما متصوفه ما هستند. اینکه اینها «شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ» هستند و «إِنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدُولِ وَالْتَّحْرُفِ» هستند و یک سری صفات دیگر، این با واقع نمی خوانند، خلاف واقع است. پس این روایت هم سند ندارد، کسانی که هم گرفتند از حدیقه گرفتند، وضع حدیقه هم مشخص است. آمدیم سراغ ادله عامه، چند دسته روایت را به آن استناد کردند تا بگویند فلسفه در منظر اهل بیت (علیهم السلام) چیز بدی است.

دسته اول روایاتی است که می گوید عقاید را از غیر ما نگیرید، اصلاً علم را از غیر ما نگیرید؛ «{ يَا كَمِيلُ! لَا تَأْخُذْ إِلَّا عَنَّا تَكُنْ مِنَّا ۴۲. »

«كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مِنْ شِيعَتِنَا وَهُوَ مَتَمَسِّكٌ بِعُرْوَةِ غَيْرِنَا ۴۳.»

این روایات را وقتی انسان مراجعه می کند، می بیند خودش سه طائفه است؛

۱. طائفه اول روایاتی است که مربوط به مسائل تبعدی و فقهی است که مشخص است در مسائل تبعدی و

فقهی نباید هم از غیر صاحب شریعت چیزی گرفت؛ اینجا «خُذُوا الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ» اصلاً مطرح نیست، اینجا امر به دست صاحب شریعت است، بحث تبعد است. مانند:

{ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ دَانَ لِلَّهِ بِغَيْرِ سَمَاعٍ عَنْ صَادِقٍ الزَّيْمَةُ اللَّهُ التَّيْبَةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ۴۴»، این «مَنْ دَانَ

اللَّهُ بِغَيْرِ سَمَاعٍ»، معنا را مشخص می کند؛ «{ عَلِيُّ بْنُ سُوَيْدٍ السَّائِي قَالَ: كَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي

السَّجْنِ وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ يَا عَلِيُّ مِمَّنْ تَأْخُذُ مَعَالِمَ دِينِكَ { لَا تَأْخُذَنَّ مَعَالِمَ دِينِكَ عَنْ غَيْرِ شِيعَتِنَا ۴۵. » بحث معالم دین است.

{ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَاتِرِ بْنِ مَا هُوَ بِهِ قَالَ: كُتِبَتْ إِلَيْهِ يَعْني أَبُو الْحَسَنِ الثَّالِثَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَسْأَلُهُ عَمَّنْ آخُذُ مَعَالِمَ دِينِي وَكُتِبَ

أَخُوهُ أَيْضًا بِذَلِكَ فَكَتَبَ إِلَيْهِمَا فَهَمَّتْ مَا ذَكَرْتُمَا فَاصْمِدَا { فَاِعْتَمِدَا فِي دِينِكُمَا عَلَى كُلِّ مُسِنٍّ فِي حُبْنَا وَكُلِّ كَثِيرِ الْقَدَمِ

فِي أَمْرِنَا فَإِنَّهُمَا كَأَفْوَكُمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ۴۶. » بحث دین است، دین ظهورش در تبعد است؛ یک دسته از روایات خدمتتان تقدیم شد.

۲. طائفه دوم می خواهد بگوید وقتی از غیر ما بگیری در حقیقت بدون تحقیق نگیری؛ «{ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ

السَّلَامُ: إِيَّاكَ وَالرَّئِيسَةَ { إِيَّاكَ أَنْ تَطَّأَ أَعْقَابَ الرَّجَالِ { فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَمَا الرَّئِيسَةُ فَقَدَّرْتُهَا وَأَمَّا أَنْ أَطَّأَ

أَعْقَابَ الرَّجَالِ فَمَا لُثِمًا مَا فِي يَدِي إِلَّا مِمَّا وَطِئْتُ أَعْقَابَ الرَّجَالِ { فَقَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِيَّاكَ أَنْ تَنْصَبَ رَجُلًا

دُونَ الْحَبَّةِ فَتُصَدِّقُهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ ۴۷. » این روایات در حقیقت می خواهد تقلید را نفی کند که اگر داری از

دیگری می گیری، بدون تحقیق، بدون تدبیر نگیری؛ «{ بَلِّ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا أَبَاءَ نَاعِلٍ أُمَّةً وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ ۴۸. » این طور نباشد.

۳. دسته سوم روایاتی است که اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) می گویند که اصلاً علم از ما جوشیده

است، ظاهرش، باطنش، این دسته هم فراوان است که می خواهند بگویند اصلاً علم از ما می جوشد، «{ قَالَ أَبُو

جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِسَامَةَ بْنِ كُهَيْلٍ وَالْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ { شَرَفًا وَغَرَبًا { لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا

أَهْلِ الْبَيْتِ { ۴۹. » این نیز معنایش مشخص است زیرا حقیقت علم برای مقام ولایت است، در آن شکی

نیست. امروزه هم از نظر تاریخی شاید قابل اثبات باشد که اگر انبیا و اوصیا نبودند، شاید تمدنی در کره

خاکی نداشتیم. اینکه هر چه علم و دانش واقعی است؛ به آنها گره می خورد شکی نیست؛ اما این معنایش این نیست که اگر ما کلمه حقی را از کسی شنیدیم، نتوانیم بپذیریم؛ حالا او یونانی، سریانی است و غیرذلک.

۴. خوب، دسته چهارم روایاتی است که از علم کلام و بحث های اعتقادی نهی می کند. این دسته زیاد است،

فراوان است؛ «إِنَّ الشَّرَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ الْمُتَكَبِّرُونَ»؛

{رَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: {يَهْلِكُ أَهْلُ الْكَلَامِ وَيَنْجُو الْمَسْأُومُونَ. ۵۰.} و امثال ذلك.

این دسته روایات زیاد است؛ اما وقتی به این روایات هم مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم این روایات این گونه باید معنا بشود: اولاً گاهی این روایات گفته شده است، به‌خاطر اینکه در مناظرات و مباحثات کلامی کار به مرأ می‌کشیده است و فرمودند: «دَعُوا الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتُمْ مُحِقًّا ۵۱.» اصلاً جدال چیز خوبی نیست و {بیان} تعلیل شده است، می‌گوید که سراغ این مباحث نرو زیرا مرأ می‌کنی، جدال می‌کنی.

گاه به‌خاطر اینکه افراد غیر لایق به این می‌پرداختند امام نهی کرده است. من یک تعبیری را از مرحوم امام (رحمة‌الله‌علیه) در چهل حدیث اینجا آوردم، آماده کرده بودم که بخوانم، به نظرم وقت به من اجازه نمی‌دهد. ایشان در صفحه ۱۹۲ چهل حدیث بحث مفصلی دارند در این زمینه که خیلی بحث، بحث زیبایی است. می‌فرمایند که هیچ کتابی از کتب حکماء و متکلمین بیشتر از کتاب کریم الهی و کتب معتبره اخبار مانند اصول کافی و توحید شیخ صدوق غور در اثبات ذات و اسماء و صفات نمودند و فرق بین مآثورات از انبیا و کتب حکما فقط در اصطلاحات و اجمال و تفصیل است. تصریح عبارت ایشان {این است}:

«فرق بین مآثورات انبیا و کتب حکماء فقط در اصطلاحات و در اجمال و تفصیل است، چنانچه فرق بین فقه و اخبار راجعه به فقه در اصطلاحات و اجمال و تفصیل است، نه در معنا، لکن مصیبت در آن است که در لباس اهل علم، بعضی از جاهلان در قرون اخیر پیدا شدند که ندیده و نسنجیده و از کتاب و سنت عاری و بری بوده، مجرد جهل خود را دلیل بطلان علم به مبداء و معاد دانسته، برای رواج بازار خود نظر در معارف را که غایت مقصد انبیا و اولیا است و سرتپای کتاب خدا و اخبار اهل بیت (علیهم‌السلام) مشحون از آن است، حرام شمرده و هر ناسزایی و تهمتی را از اهل آن دریغ ندانسته و قلوب بندگان خدا را از علم به مبداء و معاد منصرف کرده‌اند.»

بعد ایشان می‌فرماید: «اگر از او سؤال شود این همه تکفیر و تفسیق برای چیست؟»

متشبهت شود به «وَلَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ ۵۲.»، این بیچاره جاهل است و از دو جهت در اشتباه و جهالت است، یکی این که گمان کرده که حکماء تفکر در ذات می‌کنند، دیگر آن که معنای حدیث را ندانسته، گمان کرده مطلقاً راجع به ذات مقدس نباید اسمی برده شود» که این مربوط به طائفه سوم از روایات است.

خواستند به روایات «لَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ» تمسک کنند پس در مطلق معارف نباید تفکر کرد، در مطلق اموری که از این مقوله است نباید {تفکر کرد}؛ «وَاذْبَلْغِ الْكَلَامَ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا ۵۳.»، «لَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ.»

بیاناتی که بنده دارم عرض می‌کنم، همه نقد همه آن سه دسته نظری است که عرض کردم، یعنی در مجموع دارم هر سه نظر را پوشش می‌دهم. مرحوم علامه طباطبایی (رحمة‌الله‌علیه) هم دارند، می‌فرمایند: «این گونه روایات نهی‌شان نهی مولوی نیست، نهی، نهی ارشادی است.» اگر نهی ارشادی شد، ارشاد به حکم عقل است، حکم عقل را باید ببینیم چیست؟ عقل می‌گوید که اگر کسی متمهّر و متبحّر نیست، در این وادی نباید وارد شود، شاهدش هم ذیل خود روایات است که تعلیم کرده است و می‌گوید در ذات خدا فکر نکنید که متحیر می‌شوید. پس اگر کسی به تحیر می‌کشد، نباید {در ذات} فکر کند و شاهد دیگرش هم این است که این همه گزاره در ارتباط با ذات در روایات داریم. صدها گزاره در ارتباط با ذات، آن هم گاه بحث‌های عمیق در مورد ذات {داریم}.

در سه جا مرحوم مجلسی در بحارالانوار از پیغمبر نقل کرده است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «عَلَى مَمْسُوسٍ فِي ذَاتِ اللَّهِ ۵۴.»، اگر من «ذات الله» را نفهمم، «عَلَى مَمْسُوسٍ فِي ذَاتِ اللَّهِ» یعنی چه؟

همین جمله «لَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ» مگر یک گزاره در ارتباط با ذات نیست که مطلقاً به ذات که رسیدی و بعد از ذات تسری به مطلق معارف کنیم، مخصوصاً در بخش‌های الهیات بالمعنی الأخص، نه این گونه نیست؛ این قابل اثبات نخواهد بود. مباحث من بیش از این است؛ ولی آخرین نفر هم بودم که اینجا القا داشتم و از اینکه یک مقدار هم شاید طول کشید عذر می‌خواهم و اگر اینکه به سرعت گفتم و بعضاً مباحث خوب بیان نشد، باز هم عذرخواهم.

مجری:

بسیار متشکریم و ممنونیم از استاد معظم و گران‌قدر، همچنین از تمامی شما بزرگواران {تشکر می‌کنم}. از جناب حجت‌الاسلام والمسلمین و کیلی دعوت می‌کنیم که تشریف بیاورند و اگر دوستان سؤالاتی دارند،

سؤالشان را بیان کنند و باتوجه به اینکه بحث حاج آقای رضایی تهرانی مقداری طول کشید، از محضرشان عذرخواهم که به این صورت صحبت می‌کنم. دیگر بحث پرسش و پاسخ دست خود آیت‌الله رضایی تهرانی و حجت‌الاسلام والمسلمین وکیلی باشد، به هر کیفیت که می‌دانید، هر طور که صلاح دانستید و هر طور که تدبیر بود پرسش و پاسخ را انجام دهید.

ضمن اینکه در پایان جلسه در خدمت برادر بسیار عزیز و بزرگوارمان، صدیق ارجمند، جناب حجت‌الاسلام جناب حاج آقای نمازی، از اساتید بزرگوار طلاب و دانشجویانی که در مؤسسه امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) در شهر مقدس قم که تحت امر حضرت آیت‌الله مصباح یزدی (رحمة‌الله‌علیه) {می‌باشد} تشریف دارند و در خدمتشان هستیم، محبت فرمودند، وقتی را خواستند که ان‌شاءالله تقدیمشان خواهیم کرد؛ باتوجه به این وقت جناب حجت‌الاسلام والمسلمین وکیلی تدبیر می‌فرمایند که ان‌شاءالله وقت از دست نرود.

۱. سؤال ۱:

حجت‌الاسلام والمسلمین وکیلی:

ضمن تشکر و عذرخواهی، اولین سؤالی که شاید جا داشته باشد که مطرح شود این است: روایتی مانند «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ»، مسائلی مانند اصالة الوجود که لا اقل ماده و صورت را می‌تواند در بر گیرد، واقعاً دانستن ماده و صورت یا اصالة الوجود گم‌شده مؤمن است که مؤمن در به در دنبالش بگردد، «أَيُّمَا وَجَدَهَا أَخَذَهَا»، هر جا که پیدا کرد، اینها را فرا بگیرد؟

پاسخ:

آیت‌الله رضایی تهرانی:

تصور بنده بر این است که ما نمی‌توانیم بر ذی‌المقدمه دعوت کنیم بدون دعوت به مقدمه. اگر قرار بشود مباحثی پیشینی و مباحثی پسینی داشته باشیم، از قدیم در علم اصول می‌گفتند امر به واجب، امر به مقدمات واجب است عقلاً. طبیعی است که اگر بشر با عقل خودش پاره‌ای از مباحث را کشف کرد که اینها در اصول اعتقادات، حکم اصول فقه را در مسائل عملی دارد، همان‌گونه که متدینین به مسائل اصول فقه می‌پردازند و باید هم پردازند مانند عام بعد از تخصیص حجت است یا نه؟ باید در جایی بحث شود؛ نتیجه‌ی التقیید حکمش چیست؟ طبیعی است به این‌گونه مسائل هم باید پرداخته شود تا آن مباحث پسینی بتواند درست مورد تحلیل قرار بگیرد.

۲. سؤال ۲:

حجت‌الاسلام والمسلمین وکیلی:

نوشتند در مورد حدیث حدیقه الشیعه برخی قائل هستند که وقتی حدیث از نظر سندی صحیح باشد و با بررسی مثلاً متوجه صحت آن سند بشویم که مثلاً جناب ابوهاشم راوی روایت است، دیگر کاری به مؤلف کتاب نداریم.

پاسخ:

آیت‌الله رضایی تهرانی:

من سؤال برایم نامفهوم است، صحت سند دوتا اصطلاح دارد:

صحت قدمایی؛

صحت متأخرینی؛

و من اصطلاح سومی را تا الان به آن برخورد نکردم.

صحت قدمایی بر اساس امارات صحت است که یکی از این امارات صحت توثیقات عامه است که مرحوم

وحید بهبهانی هفتاد توثیق عام در کتاب رجالی اش ذکر کرده است؛ هر هفتاد را بنده مستحضر هستم؛ هیچ کدام از این هفتاد در این روایت صادق نیست. صحت متأخرینی که دیگر بدتر {است}، یعنی ما باید سلسله سند داشته باشیم، سند مقطوعه نباشد، مرسله نباشد و ابتر نباشد و بعد تک تک این افراد توثیق داشته باشند خاصاً یا عاماً و بعد بر اساس آن بتوانیم صحت سند را بررسی کنیم.

وقتی روایتی در حدیقه الشیعه آمده است، در یک فصلی، در یک کتابی که اصل کتاب استنادش به مؤلف مشکوک است. بنده می توانم فردا کتاب بنویسم دویست روایت در آن نقل کنم، هر دویست عدد هم برایش سند بسازم، درحالی که هیچ وجود خارجی ای این روایات نداشته باشد و لذا کتابها را قبلاً قرائتاً علیه، سماعاً منه، از استاد به شاگرد، استاد به شاگرد می شنیدند که این روایت سلسله سندش درست شود، رجال برای همین است. اگر بخواهیم یک روایت بی سند در نظر بگیریم که بی سند بودنش از چند جهت قابل اثبات است، همین روایت حدیقه الشیعه است. کسی هم تا الان من ندیدم که این روایت را معتبر بدانند از نظر رجالی. ممکن است بگویند که متنش قابل قبول است که این متن متنی نیست که مورد قبول باشد.

حجت الاسلام والمسلمین وکیلی:

بنده اضافه کنم که حتی افرادی که قریب العصر آقای مقدس هستند این روایت را قابل قبول نمی دانند.

آیت الله رضایی تهرانی:

علامه مجلسی در بحار الانوار نیاورده است، حتی مرحوم ملا محمدطاهر قمی نیاورده است. یعنی کسانی که خودشان به یک معنا این روایات را با این مضمون دوست دارند، مطرح نکردند.

(استاد رضایی تهرانی خطاب به جمله یکی از حضار می فرمایند:)

شیخ حر از حدیقه الشیعه گرفته است، این را من در بحث عرض کردم که در کتاب خیراتیه در ابطال طریقه صوفیه هم دارد.

(حجت الاسلام والمسلمین وکیلی خطاب به جمله یکی از حضار می فرمایند:)

شیخ حر معاصر مرحوم مقدس نیست، نخیر حدود صد و پنجاه سال فاصله دارند، حالا لطف کنید و مراجعه کنید.

آیت الله رضایی تهرانی:

شیخ حر با مقدس اردبیلی (رحمة الله علیهما) بیش از صدسال فاصله دارد، جهت اطلاع!

حجت الاسلام والمسلمین وکیلی:

شیخ حر قرن دوازدهم به رحمت خدا رفتند.

۳. سؤال ۳:

حجت الاسلام والمسلمین وکیلی:

اگر فلسفه در فهم معارف قرآنی و روایی ضرورت داشت، چرا به فراگیری آن به عنوان مقدمه قرآن دستوری نداریم؟  
پاسخ:

آیت الله رضایی تهرانی:

من به نظرم این عبارتی را که از مرحوم امام خمینی (رحمة الله علیه) خواندم، از روی حساب خواندم،

ایشان خواستند بگویند تمام این دستوراتی که گفته شده است، دستور به تعلم فلسفه است، یعنی این طور نیست که وقتی امام می گوید: «خُذُوا الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ»، عرض کردیم که یکی از مصادیق مهم حکمت مطلبی است که برهانی باشد و می دانید که برهان زبان مشترک انسانها است، یعنی این گونه نیست که ما فکر کنیم اگر تفکر برهانی را از بشر گرفتیم، ما قدرت مفاهمه داریم. الان ما برهان را کنار بگذاریم این جلسه تعطیل است، یعنی ما با زبان مشترک برهان داریم حرف می زنیم و برهان هم دیگر قیاس مرکب و بسیط نمی شناسد که حالا اگر قیاس چهار یا پنج مرحله ای شد بس است. عمده این است که هر کسی باید در ساحت فعالیت علمی خود سعی کند برهان را از مغالطه پالایش کند و این کاری است که در مسائل علمی در طول تاریخ علمای ما دارند انجام می دهند، در اصولش، در فقهش و در علوم دیگر نیز همین گونه است.

۴. سؤال ۴:

حجت الاسلام والمسلمین و کیلی:

بعضی از سؤالات نیز هست که یک مقدار بحث تاریخی است، بحث تاریخی که بیان شده است هم غلط است، سؤال دقیق ترش را عرض کنم، یکی از سؤالات این است: فرمودید که خواندن فلسفه شرایطی دارد و اگر با شرایطش انجام شود، ایجاد تحیر نمی کند.

به طور تقریباً قطعی می شود عرض کرد که این شرایط در قرن چهار و پنج موجود نبوده است، یعنی وقتی ما کسانی را که در آن قرون به فعالیت عقلی پرداختند را از نظر تاریخی بررسی می کنیم، می بینیم غالباً به تحیر کشیده شدند و آرای عجیب و غریبی از آنها در تاریخ نقل شده است. عقل گرایی امثال مرحوم شیخ مفید چه توجیهی می تواند داشته باشد. یعنی حکمت صدرایی یک میراثی است که کاملاً منطبق بر کتاب و روایات است و متخصصین همه شان تأییدش کردند و گفتند این کلید فهم قرآن است؛ اما مثلاً مطالب مرحوم شیخ مفید و طوسی و عقل گرایی در آن دوره چطور قابل توجیه است، با اینکه مسلماً ابزار و شرایطش فراهم نبوده است، نه بهره ای از شهود داشتند و نه برهان های پخته ای وجود داشته است و نه کار علمی عمیقی بر آن شده بوده است. در واقع شروع حرکت علمی را چطور اصلاً می توان توجیه کرد؟

پاسخ:

آیت الله رضایی تهرانی:

من اینجا نقل خاطره کنم، این مطلب را من از حضرت آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) شنیدم و به نظرم مطلب درستی است، از لحاظ تاریخی نیز قابل تأیید است؛ ایشان فرمودند: «یکی از عوامل موفقیت مرحوم شیخ مفید در بغداد، دارالسلام، حضور پیشینی فارابی در این شهر بود.» فضا را فارابی برای این عقل گرایی آماده کرده بود و ما می دانیم امروزه مسلم است فارابی از نوابغ است. فارابی آمده است و این فضا را آماده کرده است، در حدی که مانند شیخ مفید آمده است و در ساحات مختلف {آن را ارائه کرده است}.

عقل گرایی را باید تفسیر و تعریف کرد، در آثار شیخ مفید، بخصوص در بحث امامت دقت نظرهای عقلی انسان می بیند که واقعاً مدهش ۵۵ است و این عقل گرایی به برکت همان ترویج فرهنگ عقل گرایی و تأیید هستی شناسی عقلی به نظرم در فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) به دست آمده است، یعنی این مطلب را ما در میان اهل سنت نداریم. اهل سنت هم نوشتند: «وَالْحَقُّ أَنَّ الْفَلَسَفَةَ بِالتَّشْيِيعِ الْأَصْقُ مِنْهَا بِالتَّسْنِينِ ۵۶»، سرش همین است، چون ما امام باقر و امام صادق و امام رضا (علیهم السلام) داریم، ده ها قانون فلسفی را از متن روایات بنده خودم خارج کردم، پشت کتاب احتجاج طبرسی ام نوشتم که اصلاً متن همان چیزی است که در فلسفه به عنوان قانون مطرح است. ممکن است شما بگویید خیلی از مسائل فلسفی همان مباحث عقلی است، مشکلی ندارد. پس من اصل مطلب را منکر هستم که این عقل گرایی در زمان شیخ مفید وجود ندارد؛ شیخ مفید بسیار عقل گرا است و در این زمینه بعضی ها معتقد هستند که افراط می کند که این اعتقاد را بنده ندارم و این زمینه را امثال فارابی ایجاد کردند. مبنای این کار همان تأییدات روایی است برای یک نفر که

نمی‌خواهد محدث باشد؛ چون کار محدث عمدتاً تحدیث است، می‌خواهد محقق باشد پس برای مثل جناب شیخ مفید، پیش می‌آید.

۵. سؤال ۵:

حجت‌الاسلام والمسلمین وکیلی:

ببخشید در اول فرمایشتان فرمودید فلسفه با هستی‌شناسی عقلی یک تفاوتی دارد، این تفاوت را ممکن است یک توضیح بیشتری بفرمایید.

پاسخ:

آیت‌الله رضایی تهرانی:

این به نظرم در کلام جناب آقای دکتر فنایی اشکوری صبح اشاره‌ای شد، من به نظرم حضرت آقای ایشان اشاره‌ای به این مطلب داشتند که جهان‌بینی دقیقاً همان فلسفه است یا نه؟ این خودش بحث مفصلی دارد، من به گمانم تعریفی را که از فلسفه داریم و قیودی را که ذکر شده است؛ مانند «بقدر طاقه البشري» بودن یا «به‌گونه‌ای که همه نحله‌های فلسفی» را پوشش بدهد؛ اگر این قیود بررسی شود بعد با جهان‌شناسی عقلی که معنای عام‌تری است، مخصوصاً اگر عقل را منحصر در مستقلات عقلی نگیریم، یعنی اگر قیاسی را که حالا صغرایش هم شرعی است؛ اما فضای قیاس عقلی است، ما آن را عقلی بدانیم و کلام را هم به این معنا در هستی‌شناسی عقلی ببینیم، به نظرم تفاوتش با فلسفه روشن می‌شود.

۶. سؤال ۶:

حجت‌الاسلام والمسلمین وکیلی:

ببخشید به‌عنوان آخرین سؤال، سؤالی است که از نظر تاریخی غلط است، حالا من عرض می‌کنم شما خودتان پاسخ دهید. گفتند آیا اینکه بسیاری از فحول فلاسفه مانند بوعلی و ملاصدرا و حتی شهید مطهری از اینکه عمرشان را در فلسفه گذاشته‌اند اظهار نوعی پشیمانی کردند که ای‌کاش بر قرآن تمرکز می‌کردیم، آیا این مطلب دلیلی بر رد فلسفه نمی‌شود؟

پاسخ:

آیت‌الله رضایی تهرانی:

این‌هایی که لااقل در اینجا ذکر شد من از آنها مستند ندارم که ابن‌سینا گفته باشد که من چرا فلسفه خواندم یا شهید مطهری گفته باشد چرا من فلسفه خواندم؛ این را در آثار هم نوشته و بیان شده است؛ اگر کسی از فلسفه‌دانی و فلسفه‌خوانی اظهار پشیمانی کرده است، چند نکته در اینجا است؛ اولاً هیچ‌کدام از اینها چون معصوم نیستند، فعل و قولشان حجت نیست؛ الا اینکه انسان بپذیرد به‌عنوان یک قول که قابل تأمل و تحقیق است.

ثانیاً کثیری از علما بودند که از فقه‌آموزی، ادب‌آموزی، احیاناً دانش‌آموزی حتی اظهار پشیمانی کرده‌اند؛ زیاد داشتیم عالمانی را که یک‌دفعه حالی برایش پیش آمده است و کل آثار علمی‌اش را آتش زده است یا در چاه ریخته است؛ این نمی‌تواند دلیل بر این باشد که یک عملکردی باطل یا غلط است.

ثالثاً بعضی از اینها معنای گفتارشان این است که ای‌کاش از فلسفه به عرفان پر کشیده بودم، یعنی از علم حصولی به علم حضوری و شهودی، یعنی اهل سیر و سلوک می‌بودم، اهل توجهات باطنی و شهود می‌بودم، نه اینکه حالا فلسفه نخوانم، برگردم ادبیات بخوانم، این مراد نبوده است؛ این‌گونه به نظر می‌رسد.

حجت‌الاسلام والمسلمین وکیلی:

مرحوم ملاصدرا تصریحی دارند: من از تفلسف کبیزاری می‌جویم؟.  
متشکریم از شما استاد گرامی...

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.»

## فهرست منابع

۱. سوره زخرف، آیه ۲۳ و ۲۴.
۲. مفید، محمد بن محمد، و درگاهی، حسین. ۱۳۷۱-۱۴۱۳. تصحیح اعتقادات الإمامیه. ۱ ج. قم - ایران: المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ص ۷۲.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، و غفاری، علی اکبر. ۱۴۱۶. کمال الدین و تمام النعمه. ۱ ج. قم ایران: جماعه المدرسين فی الحوزة العلمیه بقم. مؤسسه النشر الإسلامی، صص ۵۰۲ و ۵۰۳.
۴. برای مطالعه بیشتر رک به شوشتری، نور الله بن شریف الدین، و عبد منافی، احمد. ۱۳۷۷. مجالس المؤمنین. ۲ ج. تهران - ایران: اسلامیه، ج ۱ ص ۴۷۷.
۵. سبزواری، هادی بن مهدی، حسن زاده آملی، حسن، و طالبی، مسعود. ۱۳۶۹-۱۴۱۳. شرح المنظومه (تعليقات حسن زاده). ۵ ج. تهران ایران: نشر ناب، ج ۲، ص ۳۹۶.
۶. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ قُرَاشِ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْجَمَّالِ يَكُونُ بِهَا الْجَرْبُ أَغْرَلَهَا مِنْ إِبْلِی مَخَافَةَ أَنْ يُعْدِيَهَا جَرْبُهَا وَ الدَّابَّةُ رَبِّمَا صَفَّرَتْ لَهَا حَتَّى تَشْرَبَ الْمَاءَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أُصِيبُ الشَّاءَ وَ الْبَقْرَةَ بِالثَّمَنِ الْيَسِيرِ وَ بِهَا جَرْبٌ فَأَكْرَهُ شِرَاءَهَا مَخَافَةَ أَنْ يُعْدِيَ ذَلِكَ الْجَرْبُ إِبْلِي وَ غَنَمِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا أَعْرَابِي فَمَنْ أَعْدَى الْأَوَّلَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا عَدْوَى وَ لَا طَيْرَةَ وَ لَا حَامَةَ وَ لَا سُومَ وَ لَا صَفَرَ وَ لَا رَضَاعَ بَعْدَ فَصَالٍ وَ لَا تَعْرَبَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَ لَا صَمْتٌ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ وَ لَا طَلَّاقَ قَبْلَ نِكَاحٍ وَ لَا عَقَقَ قَبْلَ مَلِكٍ وَ لَا يُتَمَّ بَعْدَ إِذْرَاكِ؛ حر عاملی، محمد بن حسن، حسینی جلالی، محمدرضا، و مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث. ۱۴۱۶. تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه. ۳۰ ج. قم - ایران: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، ج ۱۱، ص ۵۰۶.
۷. دیوان حافظ، غزل شماره ۳۲۸.
۸. قاضی سعید قمی، شرح قاضی سعید بر اثولوجیا، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای ملی، ص ۱ و ۲.
۹. و یروی عنه صلی الله علیه و سلم أنه كان إذا كمل واحد من أهله قال له: يا أرسطاطاليس هذه الأمة؛ شهرزوری، محمد بن محمود، «تاریخ الحكماء قبل ظهور الإسلام و بعده «نزهة الأرواح و روضة الأفراح»»، عبد الكريم ابو شویرب، ص ۳۵.
۱۰. سبزواری، هادی بن مهدی، «شرح المنظومه (تعليقات حسن زاده)»، حسن حسن زاده آملی و مسعود طالبی، کتابخانه حکمت اسلامی، ج ۱، ص ۵۷.
۱۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت الله، غفاری، علی اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمد تقی، محمودی، محمدباقر، خراسان، محمدمهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۱، ص ۱۷۹.
۱۲. ابن بابویه، محمد بن علی، و حسینی طهرانی، هاشم. ۱۴۱۶. التوحيد (للصدوق). ۱ ج. قم ایران: جماعه المدرسين فی الحوزة العلمیه بقم. مؤسسه النشر الإسلامی، ص ۴۳۲.
۱۳. حر عاملی، محمد بن حسن، و قائنی، محمد. ۱۳۷۶-۱۴۱۸. الفصول المهمة فی أصول الأئمة (تکملة الوسائل). ۳ ج. قم - ایران: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (عليه السلام)، ج ۱، صص ۵۵۳ و ۵۵۴.
۱۴. Henry Corbin.



۱۵. لیثی واسطی، علی بن محمد، و حسنی بیرجندی، حسین. ۱۳۷۶. عیون الحکم و المواعظ. ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث. سازمان چاپ و نشر، ص ۳۴۱.
۱۶. غفاری، علی اکبر، و ابن شعبه، حسن بن علی. ۱۳۶۳-۱۴۰۴. تحف العقول. ۱ ج. قم ایران: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم. مؤسسه النشر الإسلامی، ص ۵۴.
۱۷. غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۱، ص ۲۵.
۱۸. پاینده، ابوالقاسم. ۱۳۸۲. نهج الفصاحة. ۱ ج. تهران - ایران: دنیای دانش، ص ۵۷۲.
۱۹. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، و خرسان، محمدمهدی. ۱۳۷۵. روضة الواعظین. ۲ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ص ۴.
۲۰. قضاعی، محمد بن سلامه، و سلفی، حمدی عبد المجید. ۱۴۳۱-۲۰۱۰. مسند الشهاب. ۲ ج. دمشق - سوریه: دار الرسالة العالمیة، ص ۸۸.
۲۱. صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۴۱۴. نهج البلاغة (صبحی الصالح). ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة، ص ۴۷۵، حکمت ۳۸.
۲۲. صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۴۱۴. نهج البلاغة (صبحی الصالح). ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة، ص ۵۴۸، حکمت ۴۰۷.
۲۳. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، و انصاری قمی، مهدی. ۱۳۷۲. نوادر الأخبار فیما یتعلق بأصول الدین. ۱ ج. تهران ایران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی. موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ج ۲، ص ۳۷.
۲۴. صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۴۱۴. نهج البلاغة (صبحی الصالح). ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة، ص ۴۸۱، حکمت ۸۰.
۲۵. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، آمدی، عبدالواحد بن محمد، و رجایی، مهدی. ۱۴۱۰-۱۹۹۰. غرر الحکم (تصحیح رجایی). ۱ ج. قم - ایران: دار الکتب الإسلامی، ص ۳۷۸.
۲۶. ابن عبد ربه، احمد بن محمد، قمیحه، مفید محمد، و ترحینی، عبدالمجید. ۱۴۰۷-۱۹۸۷. العقد الفرید. ۹ ج. بیروت - لبنان: دار الکتب العلمیة، ج ۲، ص ۱۱۶.
۲۷. به روایات دیگری نیز میتوان استدلال نمود مانند: خُذِ الْحُكْمَةَ اَنْتَى كَانَتْ فَاِنَّ الْحُكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُتَنَاقِ فَتَلْجَلُجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ اِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ؛ صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۴۱۴. نهج البلاغة (صبحی الصالح). ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة، ص ۴۸۱، حکمت ۷۹.
۲۸. با اندکی تغییر، دیلمی، حسن بن محمد. ۱۳۷۱-۱۴۱۲. إرشاد القلوب (دیلمی). ۲ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ج ۲، ص ۲۹۶.
۲۹. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت الله، غفاری، علی اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمد تقی، محمودی، محمدباقر، خرسان، محمدمهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۲، ص ۹۶.
۳۰. محدث، جلال الدین، و برقی، احمد بن محمد. بدون تاریخ. المحاسن. ۲ ج. قم - ایران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۱، ص ۲۳۰.
۳۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت الله، غفاری، علی اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمد تقی، محمودی، محمدباقر، خرسان، محمدمهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۱، ص ۱۶۳.

۳۲. محدث، جلال‌الدین، و برقی، احمد بن محمد. بدون تاریخ. المحاسن. ۲ ج. قم - ایران: دار الکتب الإسلامية، ج ۱، ص ۲۳۰.
۳۳. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، و خراسان، محمدمهدی. ۱۳۷۵. روضة الواعظین. ۲ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ج ۱، ص ۱۱.
۳۴. برای مطالعه بیشتر رک به دوین، کریستین و کریمی، مهدی، «پادری»، دانشنامه جهان اسلام، ۵، شماره ۰، ۱۳۸۰، ص ۳۴۶-۴۹.
۳۵. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت‌الله، غفاری، علی‌اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمد تقی، محمودی، محمدباقر، خراسان، محمدمهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۳، ص ۷۵.
۳۶. حر عاملی، محمد بن حسن، مرعشی، شهاب‌الدین، و اعلمی، علاء‌الدین. ۱۴۲۵-۲۰۰۴. إثبات الهداء بالنصوص و المعجزات. ۵ ج. بیروت - لبنان: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ج ۴، ص ۲۰۴.
۳۷. Paradox.
۳۸. ابن بابویه، محمد بن علی، و کمره‌ای، محمدباقر. ۱۳۷۶. الأمالی للصدوق. ۱ ج. تهران - ایران: کتابچی، ج ۱، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.
۳۹. قمی، عباس. ۱۴۱۴. سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار مع تطبیق النصوص الواردة فیها علی بحار الأنوار. ۸ ج. قم - ایران: سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه، ج ۳، ص ۳۵۰.
۴۰. برای مطالعه بیشتر رک به آقا محمدعلی کرمانشاهی. بدون تاریخ. خیراتی‌ه در ابطال صوفیه. ۲ ج. قم - ایران: مؤسسه علامه مجدد و حید بهبهانی.
۴۱. حر عاملی، محمد بن حسن (نویسنده)، سید مهدی حسینی لازوردی (محقق)، شیخ محمد درودی (محقق)، الإثناعشریة فی الرد علی الصوفیة، دارالکتب العلمیة، قم، ۱۴۰۰ق.
۴۲. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت‌الله، غفاری، علی‌اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمد تقی، محمودی، محمدباقر، خراسان، محمدمهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۷۴، ص ۲۶۷.
۴۳. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت‌الله، غفاری، علی‌اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمد تقی، محمودی، محمدباقر، خراسان، محمدمهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۲، ص ۹۸.
۴۴. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت‌الله، غفاری، علی‌اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمد تقی، محمودی، محمدباقر، خراسان، محمدمهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۲، ص ۹۳.
۴۵. حر عاملی، محمد بن حسن، حسینی جلالی، محمدرضا، و مؤسسه آل‌البيت عليهم السلام لإحياء التراث. ۱۴۱۶. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. ۳۰ ج. قم - ایران: مؤسسه آل‌البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، ج ۲۷، ص ۱۵۰.
۴۶. با اندکی تغییر، حر عاملی، محمد بن حسن، حسینی جلالی، محمدرضا، و مؤسسه آل‌البيت عليهم السلام لإحياء التراث. ۱۴۱۶. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. ۳۰ ج. قم - ایران: مؤسسه آل‌البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، ج ۲۷، ص ۱۵۱.
۴۷. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت‌الله، غفاری، علی‌اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمد تقی، محمودی، محمدباقر، خراسان، محمدمهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۷۰، ص ۱۵۳.

۴۸. سوره زخرف، آیه ۲۲.
۴۹. صفار، محمد بن حسن، و کوچه‌باغی، محسن بن عباسعلی. ۱۴۰۴. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص). ۱ ج. قم - ایران: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی (ره)، ص ۱۰.
۵۰. مفید، محمد بن محمد، و درگاهی، حسین. ۱۳۷۱-۱۴۱۳. تصحیح اعتقادات الإمامیه. ۱ ج. قم - ایران: المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ص ۶۸.
۵۱. آملی، حیدر بن علی، و موسوی تبریزی، محسن. ۱۳۸۵-۱۴۲۲. تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم. ۷ ج. قم - ایران: نور علی نور، ج ۴، ص ۱۹۷.
۵۲. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، علامه، ضیاءالدین، و فقیه ایمانی، کمال. ۱۴۰۶. الوافی. ۲۶ ج. اصفهان ایران: مکتبه الإمام أميرالمؤمنین علی (علیه السلام) العامه، ج ۳، ص ۵۱۴.
۵۳. آملی، حیدر بن علی، و موسوی تبریزی، محسن. ۱۳۸۵-۱۴۲۲. تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم. ۷ ج. قم - ایران: نور علی نور، ج ۴، ص ۱۹۷.
۵۴. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، علامه، ضیاءالدین، و فقیه ایمانی، کمال. ۱۴۰۶. الوافی. ۲۶ ج. اصفهان ایران: مکتبه الإمام أميرالمؤمنین علی (علیه السلام) العامه، ج ۳، ص ۵۱۴.
۵۵. مدهش. [ م ه ] (ع ص) درحیرت افکننده؛ دهخدا، واژه مدهش.
۵۶. مطهری، مرتضی. ۱۳۷۶. مجموعه آثار استاد شهید مطهری. ۳۴ ج. تهران - ایران: صدرا، ج ۲۲، ص ۸۵۹.